

دکتر الین فیلیپس، میکاه، پیامبر خارج از کمربندی، جلسه ۷، میکاه ۶

الین فیلیپس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر الین فیلیپس است که در حال تدریس در مورد کتاب میکاه، پیامبری خارج از کمربندی است. این جلسه ۷، میکاه ۶ است.

در این مرحله به فصل ششم می‌رویم، و احتمالاً از بین بخش‌های میکاه که بیشتر شناخته شده است، شاید باید بگوییم که بیشتر شناخته شده است، فصل ششم آیه هشتم یکی از آنهاست.

واضح است که همانطور که پری دفعه قبل گفت، پیشگویی در مورد حاکمی که در بیت لحم متولد می‌شود کاملاً وجود دارد، اما آنچه خداوند از شما می‌خواهد یکی از متون مهم ماست. برای رسیدن به آن، واقعاً باید مضامین الهیاتی را مرور کنیم. می‌خواهم چند یادآوری الهیاتی را مرور کنم زیرا این فصل خاص پر از چیزهایی است که مبتنی بر عهد هستند.

ببخشید، اما ما باید این کار را انجام دهیم. در رابطه‌ی مبتنی بر عهد، این خداوند و مردمی هستند که در رابطه هستند. ما بیش از یک بار، قبلاً، شاهد این موضوع خواهیم بود، مردم من، و این به ویژه در فصل ششم نشان داده می‌شود.

ما شاهد اعمال عظیم خدا و کلام نبوی او برای قومش خواهیم بود. یکی از چیزهایی که در فصل چهارم در مورد آن صحبت کردیم، یادگیری راه‌های خداوند و این واقعیت بود که شامل دانستن آنچه او برای آنها انجام داده و آنچه از آنها انتظار دارد، می‌شد. این موارد با ورود به فصل ششم بسیار مهم خواهند بود.

بخشی از رابطه‌ی مبتنی بر عهد، آگاهی کامل از این موضوع است که زندگی در چارچوب این رابطه، عواقبی را به دنبال دارد. ما بارها و بارها به نعمت‌های ناشی از اطاعت، تنبیهات یا نافرمانی اشاره کرده‌ایم. این موارد در فصل ششم دوباره بررسی خواهند شد.

در ابتدای فصل ششم، وقتی خداوند، از طریق میکاه، آنها را به یک اختلاف عهد فرا می‌خواند، به طور کلی آسمان و زمین به عنوان شاهد فراخوانده می‌شوند. اگر بخواهید آن را یک فرمول بنامید، همانطور که میکاه به این موضوع می‌پردازد و همانطور که خداوند نیز به آن اشاره می‌کند، تغییرات جالبی در آن رخ خواهد داد. خواهیم دید.

یادآوری الهیاتی بیشتر، فقط برای اینکه دوباره آن را مطرح کنم، این است که پیامبران فراخوانده شدند تا به عهدشکنی‌هایی که مردم نافرمانی کرده بودند، رسیدگی کنند. بنابراین، آنها اتهاماتی را مطرح می‌کنند. قرار است یک اختلاف عهد وجود داشته باشد و فصل ششم در مورد آن است.

ما قبلاً دیده‌ایم که پیامبران در مورد عذاب‌ها هشدار می‌دهند و آنها به اندازه‌ای تکرار می‌شوند تا جایی که خداوند به اندازه‌ای پاسخ خواهد داد. اما این چیزها همچنین با وعده‌های احیا جایگزین می‌شوند. اینها پیام‌های نبوی هستند، نه فقط میکاه، بلکه دیگران نیز همینطور.

چند نکته را نیز می‌خواهیم در مورد فن بیانی که خداوند از طریق میکاه بیان می‌کند، دوباره به صفحه رادار برگردانیم، زیرا قرار است آن را در فصل ششم ببینیم. احتمالاً برجسته‌ترین آنها اشارات کم‌اهمیتی است که

فرض را بر آگاهی از پیشینه تاریخی و الهیاتی می‌گذارد. ما شاهد این اتفاق خواهیم بود، به خصوص هنگامی که خداوند آنها را به یادآوری فرا می‌خواند.

و این اعلامیه که باید به خاطر داشته باشید بسیار مختصر است، اما اگر آن امتحانات پر کردن جاهای خالی را که در مدرسه داشتید به خاطر داشته باشید، گاهی اوقات از شما خواسته می‌شد که چیزهای زیادی را به خاطر بسپارید. و در واقع، میکاه و خداوند با هم از مردم می‌خواهند که جاهای خالی را با توجه به کاری که خدا با آنها کرده است، پر کنند. قرار است آنها این چیزها را بدانند.

علاوه بر این، همانطور که قبلاً در میکاه دیده‌ایم، دوباره آن را خواهیم دید. گویندگان در حال تغییر هستند این موضوع به ویژه در آیات هفت و هشت جالب خواهد بود. وقتی به آنجا برسیم، به نحوه عملکرد آن باز خواهیم گشت.

چیز جدیدی اینجا نیست، اما فقط باید دوباره آن را مطرح کنم. گاهی اوقات عبری چالش برانگیز است. من تمام تلاشم را کرده‌ام تا در بعضی از نقاط، عمدتاً ترجمه تحت‌اللفظی انجام دهم، و به خصوص در آیات نه و ده از فصل ششم، کمی مکث خواهم کرد، اما تمام تلاشمان را خواهیم کرد.

من باید مروری سریع بر فصل‌های قبلی داشته باشم، زیرا دلیل اینکه دوباره این کار را انجام می‌دهم این است که وقتی به فصل ششم با دعوت به اختلاف بر سر عهد می‌رسیم، این بحث بر اساس هر چیزی است که قبلاً گفته شده است. خداوند به آنها هشدار داده است، میکاه به آنها هشدار داده است و غیره، و این صحنه‌های تاریخی یا نبوی وجود داشته است، اما ما فقط باید همه اینها را دوباره روی صفحه رادار داشته باشیم. بنابراین، در فصل اول، دوباره، سامره و اورشلیم گناه می‌کنند، و ما سوگواری خود را برای شهرهایمان در شغله داریم.

فصل دوم، به یاد آوردن این نکته که تورات نه تنها به نحوه نزدیک شدن آنها به خدا، بلکه به نحوه برخورد آنها با یکدیگر از نظر زندگی مشترک و دوست داشتن همسایه خود مانند خود نیز مربوط می‌شود. و بنابراین فصل دوم به بی‌عدالتی‌های وحشتناک، خشونت و سوءاستفاده می‌پردازد که به طور عمده عهد را می‌شکنند. فصل سوم آن را ادامه می‌دهد.

رهبرانی که باید مردم خود را به سمت رفتار مناسب هدایت کنند، در عوض کاملاً به روش نادرستی آموزش می‌دهند و این کار را برای پول انجام می‌دهند، چه یک بیانیه نبوی از صلح باشد در حالی که نباید صلحی وجود داشته باشد، یا چیز دیگری. و بنابراین، فصل سوم با تخریب خانه خداوند به پایان رسید. در فصل چهارم، شادی بسیاری از ملت‌ها را دیدیم که برای یادگیری و گام برداشتن در راه خداوند به صهیون سرازیر شدند.

و باز هم، راه و روش چیز مهمی است و به رفتار و دگرگونی‌ها اشاره دارد. با این حال، دیدیم که پریشانی وجود دارد، و این پریشانی در واقع در فصل پنجم، با بازماندگان و سختی‌هایی که متحمل خواهند شد، ادامه می‌یابد. این بعد از وعده ما در آیه دوم از چوپان و پادشاه است.

و سپس قضاوت در مورد قطع کردن تمام این چیزهای انسانی، چه بگویم، راه‌های محافظت از خود، چه دیوارها، شهرها، قلعه‌ها، اسب‌ها، ارابه‌ها باشد، یا اینکه نوعی وفاداری بت‌پرستانه باشد که البته بسیار ناپایدار خواهد بود، وجود دارد. با توجه به این موضوع، در اینجا مروری بر فصل ششم داریم. و می‌خواهم همه اینها را مطرح کنم تا بتوانیم ببینیم که در کل این فصل چه پیشرفتی حاصل شده است، قبل از اینکه آن را به بخش‌های کوچک تقسیم کنیم.

بنابراین، یک اختلاف وجود دارد. من قبلاً گفته‌ام که ما در حال تلاش برای این موضوع بوده‌ایم، اما اکنون اختلاف وجود دارد و خداوند قرار است اتهامات را مطرح کند، او قرار است شاهدان را احضار کند، او قرار است دادستان باشد و آنها متهمان هستند. این یک مسئله جدی است که اکنون به اوج خود می‌رسد.

همانطور که قبلاً گفتم، یکی از کارهایی که او بعد از احضار آنها برای شهادت علیه خودش انجام می‌دهد این است که می‌گوید، به یاد داشته باشید، به یاد داشته باشید که من برای شما چه کرده‌ام. و بنابراین یک درس تاریخ عهد وجود دارد. کوتاه است، اما خدای من، قرار است آنها تمام فاصله‌ها را بدانند یا جاهای خالی را نیز پر کنند.

خب، با توجه به اینکه خداوند اعلام کرده است، پس در یک اختلاف عهد و پیمان، احتمالاً هر دو طرف حق اظهار نظر دارند. و بنابراین، در آیات شش و هفت، ما مردم، متهمان یا شاید یکی از آنها، یک سخنگوی نماینده را داریم. اما به هر حال، این سؤالات مطرح می‌شود: چگونه باید به خداوند نزدیک شویم؟ او اصلاً از ما چه می‌خواهد؟ تقریباً به نظر می‌رسد که این سؤال کمی گستاخانه است.

آنها باید پاسخ این سوال را بدانند. برخی از محققان این را به عنوان یک آیین ورود به معبد مطرح می‌کنند. به عبارت دیگر، چگونه باید به معبد او نزدیک شویم، چگونه باید وارد شویم؟ و آنها به نوعی یک آیین پاسخ ساختارمند امیدوار بودند.

:بدیهی است که پاسخ کاملاً متفاوت است. بخش بعدی احتمالاً شناخته شده‌ترین آیه ما در کل کتاب است چه چیزی خوب است و خدا چه چیزی را می‌خواهد؟ و البته، سپس یک پاسخ بسیار بسیار مختصر و کامل وجود خواهد داشت و ما مدتی را با آن خواهیم گذراند. سپس یک گذار وجود دارد و اینجاست که اوضاع دوباره کمی چالش برانگیز می‌شود.

آیه نهم. خب، می‌دانید، ترس از نام خداوند در این مورد مهم است، و بدیهی است که، چون آنها این کار را نکرده‌اند. سپس این فصل با اتهامات بیشتری در مورد کارهای اشتباهی که انجام داده‌اند، نقض عهد از هر نظر، و عواقب آن به پایان می‌رسد.

و سپس یک پایان بسیار جالب برای آن وجود دارد. ما باید تاریخ خود را بدانیم. آنها باید تاریخ خود را می‌دانستند، و ما به آن باز خواهیم گشت.

اما ما همچنین باید آن را بدانیم، زیرا میکاه با این جمله تمام می‌کند: «هی، تو واقعاً مصمم بودی که قوانین خاندان عمری را رعایت کنی.» خب، دوباره، عمری که بود؟ ما باید این را هم بررسی کنیم. بنابراین، با در نظر گرفتن این مرور کلی، عهد وجود دارد.

دعوا آماده‌ی شروع است. احضاریه از راه رسیده و آیه‌ی اول است. پس بشنوید که خداوند چه می‌گوید.

برخیزید. حالا، البته، ما می‌خواهیم این سوال را بپرسیم، می‌دانید، اینجا خطاب به چه کسی است؟ آیا قرار است میکاه بشنود؟ آیا قرار است مردم بشنوند؟ برخیزید، کوه‌ها را درگیر این اختلاف کنید. بگذارید تپه‌ها صدای شما را بشنوند.

این بخش اول احضار است. و من قصد دارم پیشنهاد کنم که دستور اینجا احتمالاً خطاب به میکاه است. قرار است او بگوید، و سپس او واسطه اجرای عهد خدا خواهد بود.

ما قبلاً از این اصطلاح به نقل از داگ استوارت استفاده کرده‌ایم. او کسی خواهد بود که شاهدان را احضار خواهد کرد و کوه‌ها نیز بخشی از این ماجرا خواهند بود. من به زودی بیشتر در مورد کوه‌ها صحبت خواهم کرد، اما بگذار تپه‌ها صدایت را بشنوند، میکا.

وجود دارد که بسیار مورد rib احتمالاً به همین دلیل است که این خطاب به اوست. یک کلمه عبری به نام استفاده قرار می‌گیرد و ما آن را عموماً به عنوان اختلاف یا اتهام ترجمه می‌کنیم. در گذشته، کسانی بودند که آن را به عنوان دعوی حقوقی ترجمه می‌کردند، اما به نظر می‌رسد بحث‌های فعلی در مورد همه اینها از درک محدودتر آن کلمه به عنوان دعوی حقوقی فاصله گرفته و آن را به طور گسترده‌تری به عنوان اختلافی در نظر می‌گیرد که در آن اتهاماتی مطرح می‌شود.

همانطور که برای شما توضیح دادم، این کلمه هم به عنوان فعل و هم به عنوان اسم استفاده می‌شود و تعدادی از پیامبران از این شخصیت خاص استفاده خواهند کرد. اینها همیشه مسائلی هستند که خطاب به قوم نافرمان خدا، قوم سرکش، مطرح می‌شوند. این اولین احضار است.

میکاه، بشنو، بگذار تپه‌ها صدای تو را بشنوند. بخش دوم احضار، آیه دوم است. ای کوه‌ها بشنوید.

آیا متوجه شده‌اید که کوه‌ها منفعل نیستند؟ آنها نیز به عنوان بخشی از خلقت خدا فراخوانده شده‌اند تا در این امر مشارکت کنند. ای کوه‌ها، فرمان خداوند را بشنوید، ای کوه‌ها، ای پایه‌های پایدار زمین.

پایدارترین‌ها «اصطلاحی عبری است که کمتر استفاده می‌شود، اما به موازات آن است، و آنها پایه‌های» زمین هستند، زیرا یا به این دلیل که خداوند با قوم خود اختلاف دارد، و او با اسرائیل اختلاف خواهد داشت حال، فقط یک نکته: به طور کلی، همانطور که قبلاً برای شما اشاره کردم، آسمان‌ها و زمین به عنوان شاهد احضار می‌شوند. اگر بخواهید، این فرمول استاندارد است که بیشتر در کتاب تثنیه آمده است.

ما آن را در فصل اول اشعیا نیز می‌بینیم، و اینها شاهدان کتاب مقدس هستند که فراخوانده می‌شوند، همانطور که در زمینه فرهنگی گسترده‌ترمان برای شما خاطرنشان می‌کنم، وقتی معاهدات وجود داشت معاهدات بین‌المللی که منعقد می‌شدند، به طور کلی از همان نوع ساختار رسمی پیروی می‌کردند، و سپس طیف وسیع‌تری از پدیده‌های طبیعی به عنوان شاهد فراخوانده می‌شدند زیرا آنها به عنوان خدایان در نظر گرفته می‌شدند. بنابراین، شما آسمان، باد، زمین، ابرها، دریاها و غیره را دارید، اما در اینجا در روایت کتاب مقدس، کوه‌ها هستند.

آسمان‌ها و زمین، به طور کلی، اما اینجا برای میکاه، کوه‌ها هستند. به طور کلی، کوه‌ها ناظران خاموش هستند. آنها ثابت و بی‌حرکت هستند.

آنها ماندگارند، و بنابراین نوعی حس استحکام در آنها وجود دارد. حال، با این اوصاف، می‌خواهم یک نکته‌ی احتمالی دیگر را که می‌توان در اینجا به آن فکر کرد، مطرح کنم. همانطور که قبلاً گفتم، کوه‌ها و تپه‌ها ناظران خاموش و پایداری هستند.

آنها خیلی زود فرسوده نمی‌شوند، اما فراخوانده می‌شوند تا به خداوند گوش فرا دهند. آنها فراخوانده می‌شوند تا بشنوند و به عنوان شاهد مشارکت کنند، بنابراین ما با شخصیت‌پردازی بسیار جالبی روبرو هستیم که در مزامیر چیز جدیدی نیست. شما تپه‌هایی را دارید که دست می‌زنند و غیره و غیره، اما یکی دیگر، و این شاید ریسک کردن باشد، اما یک نکته جغرافیایی احتمالی است.

شاید اگر میکاه در این زمینه صحبت کند، سخنانش از تپه‌های اطرافش طنین‌انداز شود. اگر تا به حال در هر نوع آمفی‌تئاتر طبیعی صحبت کرده باشید، می‌دانید که چگونه همه چیز پژواک پیدا می‌کند، و نوعی اثر پژواک وجود دارد، و احتمالاً این هم بخشی از آن است. آنها ناظران خاموش هستند، اما می‌شنوند، و شاید همانطور که می‌شنوند، طنین‌انداز هم بشوند.

خب، این آیات اول و دوم است. بیایید آیه سوم را بررسی کنیم. در اینجا اعلامیه واقعاً پرشور خداوند آمده است.

قوم من، این یک عهد است. قوم من، من چه کرده‌ام؟ و البته، حرف اضافه بعدی جالب است. من با تو چه کرده‌ام یا برای تو چه کرده‌ام؟ می‌توان آن را به هر دو صورت ترجمه کرد، و اگر با تو چه کرده باشد و او سپس آنها را دعوت کند تا علیه او شهادت دهند، احتمالاً اگر آنها چیزی برای گفتن داشته باشند، چیزهایی خواهد بود که او علیه آنها انجام داده است، اما البته آنها چیزی برای گفتن ندارند زیرا خدا مشغول تأمین نیازهای آنها بوده است، بنابراین بیایید آن حرف اضافه را بگیریم و بگوییم، من برای تو چه کرده‌ام؟ و این چیزی است که او ادامه خواهد داد و خواهد گفت.

حالا، دلیل اینکه مکث می‌کنم و بین این دو چیز مردد هستم این است که سوال بعدی از جانب خداوند این است که چطور شما را خسته کرده‌ام؟ او آنها را تحت فشار قرار می‌دهد. آیا چیزی دارند که بتوانند او را به آن متهم کنند؟ آیا چیزی دارند که بتوانند او را به آن متهم کنند؟ و پاسخ منفی خواهد بود، و همانطور که قبلاً گفتم، آنها باید به شرح حال او از آنچه برایشان انجام داده است گوش دهند، و سپس او می‌گوید، به من پاسخ دهید. من در یک لحظه بیشتر در مورد آن پاسخ خواهم داد، اما خداوند اکنون مستقیماً صحبت می‌کند.

بله، میکاه این را می‌گوید، اما به میکاه گفته شده که احضار کند و غیره، و حالا خداوند می‌گوید، به من پاسخ بده. پاسخ دادن به من فقط به این معنی نیست که مثلاً به من پاسخی بدهید. او واقعاً می‌گوید که در این زمینه از اختلاف بر سر پیمان که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم، علیه من شهادت بده.

اگر حرفی برای گفتن دارید، اگر جرات دارید، احتمالاً علیه من شهادت دهید. حال، این واقعیت که او می‌گوید، من چه کار کرده‌ام؟ و این به برخی از اعمال و آنچه خداوند واقعاً در راه‌های خود و غیره انجام داده است، اعمال صالح او، می‌پردازد. از برخی جهات، این اشاره کوچکی به آنچه مردم باید انجام دهند خواهد بود، زیرا قرار است عدالت را اجرا کنند، آیه هشت.

بنابراین، اینجا برخی ارتباطات کلامی و مفهومی وجود دارد. خب، از آنجایی که آنها پاسخی برای شهادت دادن علیه خداوند ندارند، او به آنها اطلاع خواهد داد که برایشان چه کاری انجام داده است. این آیه است.

زیرا من شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم. به زودی به آن باز خواهم گشت. و از خانه بندگی، شما را آزاد کردم.

دوباره جملات موازی، مصر خانه‌ی بندگی است، شما را بزرگ کرد، شما را آزاد نمود. و من موسی، هارون و مریم را پیش روی شما فرستادم. این تنها جایی در میان انبیا است که هر سه‌ی آنها را با هم داریم.

به طور کلی، در هیچ یک از متون نبوی دیگر به مریم اشاره نشده است، اما میکاه این کار را کرده است. به این موضوع باز خواهیم گشت.

اما اول، مطرح شده، من در نقل قول زیر آن خط کشیدم، و این قوی‌تر از آن است که بیرون آورده شود. اغلب، همانطور که روایت ملی خوانده می‌شود، من شما را از خانه بندگی بیرون آوردم. و این فوق‌العاده است، بیرون آورده شدم تا به سینا برسم و تورات را دریافت کنم.

اما حالا، من شما را مطرح کردم. و این، به نظر من، دلالت بر ورود آنها دارد. این کامل است.

آنها در واقع نه تنها از بردگی آزاد شده‌اند، بلکه به سرزمین موعود آورده شده‌اند. و این همان سرزمینی است که در سفر پیدایش به ابرام وعده داده شده بود. بنابراین، این جمله در آن برهه از زمان بسیار مهم و کامل است.

و بنابراین، این در واقع روایت ملی اسرائیل است. این روایت پیامدهای ماندگاری داشت. جالب اینجاست که در تثنیه ۲۹، و البته تثنیه، اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، بازپس دادن تورات توسط موسی است، پس از آنکه نسل بیابان منقرض شد.

و با این حال او می‌گوید، ما آنجا بودیم. فصل چهارم نیز همین را می‌گوید. یک مفسر یهودی کتاب مقدس راشی، قرن یازدهم، در ادامه می‌گوید، ما آنجا بودیم.

این یعنی چه؟ یعنی هر نسلی برای هزاره‌های آینده در سینا حضور داشته است. این یک تفسیر یهودی از آن است. هر نسلی که در سینا حضور داشته، یک پیوستگی از واقعیت جمعی در آنجا وجود داشته است.

خب، حتی اگر نخواهید با راشی همراه شوید، در متن کتاب مقدس که در مزامیر داریم، هر نسلی باید به نسل بعدی می‌گفت. مزمور ۷۸، آیه چهارم. مزمور ۱۴۵، هر نسلی باید تکرار کند.

و جالب اینجاست که من خلاصه‌ای از آن آیه از مزمور ۷۸ را که مزمور طولانی‌ای است، برایتان آورده‌ام. شما در اینجا به شرح تاریخ عهد خدا، رابطه عهد او با قومش، فیض آمیخته با عصیان، پرداخته‌اید. حالا من این سه مزمور نمونه تاریخ نجات را ذکر می‌کنم، زیرا کمی بعد به مزمور ۱۰۶ برمی‌گردیم.

به خاطر داشته باشید که این فرهنگی است که روایت‌های ملی خود را به دلیل خواندن مکرر آنها، ادامه می‌دهد. این کاری است که مزامیر برای تلاوت آن انجام دادند تا آنها آن را به خوبی یاد بگیرند. خب، او نه تنها آنها را بزرگ کرد، بلکه خداوند می‌گوید، رهبرانی بفرست

من رهبران را برای شما فرستادم. و نام بردن از موسی، هارون و مریم می‌تواند با هدف تضاد با رهبری ملال‌آوری باشد که آنها در این برهه از زمان دارند. به یاد داشته باشید، ما قضات زشت، کاهنان وحشتناک. و پیامبران پلیدی داشته‌ایم.

و بنابراین، برای اینکه مردم فراخوانده شوند تا رهبری نمادین خود را که در موسی و هارون تجسم یافته بود به یاد بیاورند، کسانی که واقعاً فداکار بودند، و میریام نیز در این امر نقش داشت، یک تضاد کامل وجود دارد. فرستاده شده، اصطلاح فرستاده شده، وقتی او می‌گوید، من شما را فرستادم، همچنین نشان دهنده این واقعیت است که خداوند وظیفه آنها را به آنها داده است. آنها پیامبران واقعی هستند.

این نه تنها با پیامبران معاصر خودشان که همانطور که قبلاً گفتیم، پست و بی‌ارزش هستند، کاملاً در تضاد خواهد بود، بلکه در ماجرای بلعام که خداوند در ادامه به آن اشاره می‌کند، کسی که در برابر بلاق تعظیم کرد یا سعی در انجام این کار داشت، او یک پیامبر واقعی نبود. او بسیار خطرناک‌تر بود زیرا او یک پیامبر بود.

و ظاهراً با سود شخصی خود که مبتنی بر مسائل اقتصادی بود، از جانب خداوند صحبت می‌کرد. به این موضوع باز خواهیم گشت.

خب، فقط چند نکته‌ی دیگر در مورد موسی و هارون. در این قسمت‌ها، پایان یوشع را برای شما یادداشت می‌کنم، جایی که یوشع در اول سموئیل، فصل ۱۲، آنچه را که برایشان اتفاق افتاده است، بازگو می‌کند زمانی که سموئیل قبل از اینکه از صحنه خارج شود، مروری بر تاریخ ارائه می‌دهد. همچنین به موسی و هارون اشاره می‌کند، و سپس مزمور ۱۰۵.

فقط یه پیشنهاد که میکاه، میریام رو هم اضافه می‌کنه. اون هم توی روایت رستگاری نقشی داره، و این غیرمعموله. میکاه، پسر، می‌دونی، ما دیدیم که اون چیزهای غیرمعمولی رو توی پیشگویی‌هاش وارد می‌کنه، و البته، این خداونده که از طریق میکاه صحبت می‌کنه.

این توجه آنها را جلب می‌کرد، و میریام حضور بسیار جالبی داشت زیرا از زمانی که در ساحل نیل ایستاده بود، و آن قایق کوچک را که موسی را از میان نزارها حمل می‌کرد تماشا می‌کرد، تا زمانی که سرود رهایی آنها. سرود موسی، را آموزش می‌داد، زیرا پس از اینکه موسی آن را آموزش می‌دهد، او نیز آن را آموزش می‌دهد. بنابراین، ما او را به عنوان یک رهبر پیامبر داریم. خب، من کمی پیش به اهمیت یادآوری اشاره کردم، و حالا بیایید ببینیم آنها قرار است چه چیزی را به خاطر بسپارند، و من قصد دارم پیشنهاد دهم که چگونه باید مشغول پر کردن جاهای خالی می‌شدند.

خیلی خب، پس او آنها را صدا می‌زند. یادتان باشد، مردم من، یادتان باشد. وای، ببینید قرار است چه چیزی را به خاطر بسپارند.

آنچه بالاق، پادشاه موآب، انجام داد، او نصیحت کرد. و آنچه بلعام، پسر بعور، به او پاسخ داد: پس، اولین بخش یادآوری آنها این بود که من شما را از مصر بیرون آوردم.

من شما را نجات دادم. من رهبرانی برای شما فرستادم. و حالا، ۴۰ سال به جلو حرکت می‌کنیم.

به یاد داشته باشید که بالاق، پادشاه موآب، چه نصیحتی کرد و بلعام، پسر بعور، چه پاسخی به او داد. بیایید کمی این موضوع را باز کنیم و سپس کمی بیشتر در مورد اینکه چگونه برخی از چیزهایی که بسیار مهم هستند و باید شناخته می‌شدند، از قلم افتاده‌اند، صحبت کنیم. نصیحت، کلمه بسیار جالبی است.

به طور کلی، می‌دانید، به معنای نصیحت خوب است. اما در اینجا، این بالاق است که مشورت می‌دهد. و بنابراین ایده این است که او پادشاه است و قرار است از نصیحت او اطاعت شود.

این معتبر است. همانطور که اینجا اشاره کردم، او تصمیم گیرنده است. حال، اینجاست که باید تشخیص دهیم که خدا آنها را فرا می‌خواند، نه فقط اینکه خروج از مصر را به یاد بیاورند و ناگهان به بالاق برسند بلکه به نظر من او فرض را بر این می‌گذارد که آنها باید تدبیر وفاداران خدا بین مصر و سرزمین موعود را نیز به یاد بیاورند، که شامل اعمال صالح خدا نیز می‌شد.

میکاه کمی بعد، در آیه ۶، به اعمال صالح خدا اشاره خواهد کرد. اما اکنون، بخشی از آن، کاری است که او در هر قدم از مسیر برای آنها انجام داده است. و اینجا سینا را داریم. خب، خدای من، تورات در آنجا داده شد، رابطه برقرار شد و غیره و غیره و غیره.

قادش برای آنها آب و چیزهای دیگر فراهم می‌کرد. در تثنیه آمده است که ۴۰ سال در بیابان، کفش‌هایشان کهنه نشد، با اینکه مدت زیادی سرگردان بودند. آنها موفق شدند ادم را دور بزنند یا از آن عبور کنند و دو پادشاه اموری، سیحون و عوج، و سپس موآب را شکست دهند.

همه اینها بخشی از آن مرحله میانی است که از مصر و بلقیا می‌آید. من اینجا یک نقشه کوچک به شما داده‌ام تا ببینید چطور کار می‌کند. این شبه جزیره سینا است، و این فشرده‌سازی ما در آن خط زرد است. همانطور که می‌کاه گفت.

از مصر، از مصر، به سرزمین موعود، با تمام اهداف و مقاصد. اما چیزی که قرار است بدانند این است که ببینند خدا چگونه به آنها آب داده است، آن جایی که آب تلخ بوده است.

قرار است آنها در رفیدیم ببینند که او چگونه از آنها مراقبت کرد. قرار است همانطور که لحظه‌ای پیش به سرعت به آن اشاره کردم، آنچه را که در سینا اتفاق افتاد به یاد بیاورند. قرار است ببینند که چگونه او آنها را از آن بیابان خشک و وحشتناک و دهشتناک عبور داد.

قرار است به یاد بیاورند که در قادش چه اتفاقی افتاد و چرا به دلیل فرستادن جاسوس، ۴۰ سال دیگر در آنجا ماندند، و این خیلی خوب پیش نرفت. قرار است به یاد بیاورند که چطور روی برگرداندند و به آنها دستور داده شد که رویگردان شوند، اما ناگهان به سمت شمال روی آوردند، نه ناگهان، بعد از ۴۰ سال، به سمت شمال روی آوردند و در امتداد مرز ادم، سرانجام موآب، سرانجام به جایی که قرار است با بلعام و بلیق روبرو شوند، رفتند. اما این یک سفر طولانی است، و کمی هم پر پیچ و خم، اینطور نیست؟ من پیشنهاد می‌کنم که به یاد آوردن شامل تمام آن جاهای خالی هم باشد.

خب، حالا بیا بید کمی بیشتر با این موضوع کار کنیم. وقتی به آن نقطه بحرانی رسیدند، درست قبل از اینکه منظورم این است که، موآب، پادشاه موآب، و مدیانیان، آمدن این گروه از بنی اسرائیل را دیده باشند، ترسیده‌اند. آنها می‌دانند چه اتفاقی افتاده است، بنابراین بلعام را احضار می‌کنند.

آنها باید این را به خاطر داشته باشند، و من اینجا می‌خوانم، حتی با اینکه بلعام پیشنهاد داد که به بیلام یا بلعام، پول خوبی بدهد. می‌توانید آن روایت را در اعداد ۲۲ تا ۲۴ بخوانید. خداوند بارها و بارها لعنت‌ها را به نعمت تبدیل کرد.

آیات ۳ تا ۵ تثنیه ۲۳، و همچنین یوشع ۲۴، روشن می‌کنند که بلعام ناگهان نظر خود را تغییر نداد. خداوند آن لعنت‌ها را رد کرد و به برکت تبدیل نمود. این همان چیزی است که او اکنون از آنها می‌خواهد که به یاد داشته باشند.

خداوند حتی کسی را که گمان می‌رفت پیامبر خداوند باشد، به خاطر سخنانش تغییر داده است، همانطور که قبلاً در اعداد فصل ۲۲ گفته شد، آنچه او گفت اتفاق افتاد. اما خداوند آن را خواهد گرفت و تغییر خواهد داد. همچنین، باید به یاد داشته باشیم که اگرچه نفرین‌های بلعام به نعمت تبدیل شد، اما او همچنان رگه‌های بسیار شرورانه‌ای در خود داشت، زیرا همانطور که اینجا برای شما یادداشت می‌کنم، او زیر میز نصیحت می‌کرد.

فصل ۲۵ سفر اعداد، یک رسوایی وحشتناک با مکانی به نام بعل فغور. به دنبال آن اعداد ۳۱، آیتی که برای شما یادداشت کرده‌ام، از ۱ تا ۱۶، کاملاً روشن می‌کند که آنچه در بعل فغور اتفاق افتاد، جایی که زنان مدیانی مردان بنی اسرائیل را اغوا کردند تا بعل فغور را پرستش کنند، آنچه در آنجا اتفاق افتاد و ارتداد، وحشتناک مطلق در آنجا به این دلیل بود که بلعام اساساً به آنها توصیه‌هایی در مورد چگونگی انجام این کار

چگونگی سرنگونی بنی اسرائیل داده بود. و من پیشنهاد می‌کنم، از آنجایی که ما می‌خواهیم بر اساس گفته‌های پطرس بحث کنیم، او این کار را به خاطر پول‌پرستی انجام داد.

پادشاه گفته بود، من به تو پاداشی نمی‌دهم زیرا تو به جای نفرین کردن او، این مردم را برکت می‌دهی. او تغییر می‌کند و این کار را زیر میز انجام می‌دهد. به هر حال، من به شما پیشنهاد می‌کنم که این مثال ممکن است همان چیزی باشد که خداوند آنها را بر آن متمرکز می‌کند، زیرا مخاطبان میکاه در شرایطی زندگی می‌کنند که انبیا، خب، وانمود می‌کنند که کلام خداوند را دارند.

اینطور به نظر می‌رسد. و نصیحت بلعام ترکیبی خطرناک از حقیقت بود، اما با دروغ‌های وحشتناک و نصیحت‌های وحشتناکی که در آن گنجانده شده بود. بسیار خوب، ما می‌توانستیم با بلعام کارهای بیشتری انجام دهیم، اما این کار را نمی‌کنیم.

اگرچه متن نمی‌گوید، عبور را به خاطر داشته باشید، فقط می‌گویید، می‌دانید، شطیم و جلجال را به خاطر داشته باشید. اما نکته این است که با رفتن از شطیم به جلجال، آنها از سمت شرقی اردن به سمت غربی اردن می‌رفتند. من و آبا شطیم به آنها ارجاع می‌دهیم که آخرین ایستگاه قبل از عبور واقعی آنها از اردن و ورود به سرزمین بود.

و البته، جلجال جایی است که آنها قرار است آن سنگ‌های یادبود را نصب کنند، زیرا همانطور که متن یوشع می‌گوید، آنها از روی زمین خشک عبور کردند زیرا خداوند آب‌ها را نگه داشت و آنها از روی زمین خشک عبور کردند. البته، قرار است مردم به یاد داشته باشند، هی، در خروج، آنها از روی زمین خشک عبور کردند. سه بار در روایت خروج آمده است که آنها از روی زمین خشک عبور کردند زیرا خداوند دریای نی‌ها را با خود برد.

خب، به هر حال، در یوشع ۴:۲۴، ما داریم، تا همه مردم بدانند، و شما بتوانید برای همیشه از خداوند خدای خود، بترسید. بنابراین، آنها باید به طور خلاصه، کل روایت نجات، هدایت، محافظت و این واقعیت را که با وجود گناهان وحشتناکی که در شیطم رخ داد، خداوند آنها را از آنجا عبور داد، به خاطر بسپارند. تقریباً انگار که آنها در حالت موقت هستند، می‌دانید، آنها در حال آزمایش هستند.

او قرار است آنها را به سرزمین بیاورد، آنها در حال گذراندن دوره آزمایشی هستند. من قبلاً برخی از این مفاهیم اضافی را پیشنهاد کرده‌ام. بگذارید کمی آنها را تجزیه و تحلیل کنم و سپس ادامه می‌دهیم.

این در واقع یک دستاورد اساسی از اهداف خداست. مردم سرکش بوده‌اند، اما او این کار را به سرانجام می‌رساند. با این حال، پیوندهای دیگری نیز وجود دارد.

من قبلاً این را گفته‌ام. آنها در شطیم، آبل شطیم اقامت داشتند که ارتدادی که من به طور خلاصه در بل فغور شرح دادم، رخ داد. می‌توانید تمام اعداد فصل ۲۵ را بخوانید.

این یک رویداد بسیار غم‌انگیز و نکبت‌بار است. گیلگال. اوه، ما به گیلگال فکر می‌کنیم.

اوه، آنها در حال نصب این سنگ‌ها هستند، و البته، این کلمه به معنای دایره است، اما نکات کوچکی وجود دارد که بعداً در جلجال نوعی بار معنایی منفی به آن اضافه شده است. اول از همه، من اینجا به این نکته توجه نکردم، اما وقتی شائول تصمیم می‌گیرد منتظر سموئیل نماند، زیرا، البته، ما به پایان بازه زمانی در جلجال بسیار نزدیک می‌شویم، شائول قرار است قربانی‌هایی تقدیم کند، حتی با اینکه سموئیل گفته بود

منتظر من باشید. اما در ادامه، هم هوشع و هم عاموس به پرستش نامناسب در جلجال اشاره می‌کنند، و هوشع ۹:۱۵ واقعاً تأمل برانگیز است.

خداوند در آنجا با اشاره به جلجال از آنها متنفر شد. خب، بسیار خوب، این درس تاریخ است. آنها قرار است این چیزها را به خاطر بسپارند تا اعمال صالح خدا را بشناسند.

ما قبلاً وقتی در مورد راه‌های خداوند صحبت کردیم، به این نوع چیزها اشاره کردیم، و قرار بود آنها این راه‌ها را یاد بگیرند. همه این اعمال صالح خدا. در اختلاف عهد، خداوند فرموده است که علیه من شهادت دهید.

آنها چیزی برای گفتن ندارند. در عوض، همانطور که اینجا اشاره می‌کنم، او با تمام کارهایی که برایشان انجام داده، تبرئه شده است. همه این کارها.

فقط یک اشاره دیگر به اول سموئیل ۱۲. لحظه‌ای پیش به آن اشاره کردم. اما از آنجایی که سموئیل مردم را به چالش می‌کشد، آنها پادشاه می‌خواهند.

سموئیل متوجه می‌شود که اوضاع خوب نیست، اما خداوند گفته است، می‌دانید، بروید و پادشاهشان را به آنها بدهید، اما به آنها بگویید که در چه مخصصه‌ای هستند. سموئیل می‌گوید که باید به خاطر داشته باشید، و او از همان عبارت، اعمال صالح خداوند، استفاده می‌کند. به هر حال، دوباره به میکاه ۶ برمی‌گردیم.

این تبادل نظر اکنون زمینه را برای بخش بعدی اختلاف فراهم می‌کند. خداوند حرف خود را زده است. آنها چه خواهند گفت؟ این شامل اتفاقاتی است که در معبد رخ می‌دهد و آنها قرار است بپرسند، شاید یک نماینده از طرف آنها، اسرائیل، قرار است چند سؤال بپرسد.

همانطور که برای شما توضیح می‌دهم، بخش بعدی شامل اتفاقاتی است که در محراب رخ می‌دهد، در مکانی که قرار بود به حضور خدا بروند، در مکانی که گناهانشان به واسطه قربانی کفاره شد، و تمام چیزهایی که هنگام برپایی خیمه و تأسیس کهنات در سینا آموخته بودند. اما به نظر می‌رسد، همانطور که اشاره کردم، خاطرات آنها در این زمینه واقعاً ضعیف است. به نظر می‌رسد که آنها برخی از دسته‌بندی‌ها را می‌دانند، اما ما شاهد خواهیم بود که این چیزها واقعاً تحریف و سوءاستفاده می‌شوند.

یک تغییر لفظی وجود دارد. من قبلاً هم به این موضوع اشاره کرده‌ام. دوباره آن را تکرار می‌کنم.

این آیات بعدی پرسش هستند. پرسش‌هایی از مردم. پرسش‌هایی از کسی.

ما نمی‌دانیم آن شخص کیست. میکاه نماینده‌ی آن شخص است، اما اینکه آن صدا چگونه صحبت می‌کند. لحن، نیت، و اینکه میکاه چگونه آن را نمایندگی می‌کند، سوال بسیار خوبی است. من همه‌ی پاسخ‌ها را ندارم.

ما فقط به برخی از مواردی که بخشی از این موضوع هستند، خواهیم پرداخت. اما همانطور که پیشنهاد دادم، مسئله اصلی این است که چگونه به حضور الهی نزدیک می‌شوید. یادآوری می‌کنم، قبلاً هم این را گفته‌ام.

آنها حضور خدا را می‌دانستند. می‌دانستند که این حضور در تمام طول تاریخ، به عنوان یک قوم تاریخی، همراهشان بوده است. به آنها آموخته شده بود که چگونه به خدا نزدیک شوند.

این تمام چیزهایی بود که به خیمه و هر آنچه در آنجا اتفاق می افتاد مربوط می شد. آنها همچنین آموخته بودند که چگونه در حضور خدا به درستی و با عدالت زندگی کنند. آنها این را می دانستند.

آنها تورات داشتند. و مهم است که آن حقایق را دوباره مطرح کنیم، یعنی اینکه وقتی این سؤالات را مطرح می کردند، چه چیزهایی را باید در ذهنشان می داشتند. بسیار خب، پس یک خلاصه سریع را دوباره تکرار کنید.

خداوند زحمات وصف ناپذیری برای آنها کشیده است. این بخشی از چیزی بود که ما همین الان گفتیم. واکنش آنها چه خواهد بود؟ نوبت آنهاست.

بفرمایید. ما آن را جزء به جزء بررسی خواهیم کرد. با چه چیزی به حضور خداوند خواهیم آمد؟ به عبارت دیگر، چگونه باید به حضور خداوند وارد شوم؟ اگر قرار است این را آیین ورود بنامیم، که برخی این کار را می کنند، تمرکز سوال بر روی همین است.

وقتی در برابر خدای آسمانها تعظیم می کنم، با این فرض که این کسی است که نگرش درستی دارد و می خواهد در برابر خدا فروتن باشد، آیا باید با قربانیهای سوختنی، با گوساله های یک ساله به حضور او بیایم؟ خب، این جالب است. با چه چیزی به حضور خداوند بیایم؟ اگر مزامیر را بشناسید، به خوبی می دانید که این نوع سؤال در برخی از مزامیر مورد علاقه ما وجود دارد.

چگونه می توانم صعود کنم، بایستم و به خداوند نزدیک شوم؟ این درباره آمدن به صهیون صحبت می کند، و وقتی آن مزامیر را می خوانیم، بدیهی است که قرار است اینطور باشند، به افرادی که از آنها می پرسند و آن سوال را می پرسند گفته می شود که یک شخصیت کامل وجود دارد که باید بخشی از این تصویر باشد. کسی که راستگو است، کسی که درستکار است، کسی که دستهای پاک دارد، قلبی پاک، پاک، خب به هر حال، رشوه نمی گیرد. این چیزها بخشی از وجود کسی است که باید به خداوند نزدیک شود.

خب، بدیهی است که وقتی آن مزامیر را می خوانیم، می دانیم که این در واقع توصیف مردمان زمان میگاه نبود. کلمه تعظیم کردن برای خودم جالب است زیرا کلمه ای است که کاملاً به معنای تعظیم کردن است. این فقط اشاره ای به حضور خدا نیست.

این سوال کننده می گوید، چگونه می توانم به حضور خدا بیایم و کاملاً در حضور او تعظیم کنم؟ این نکته شایان توجه است. سپس، باید در مورد قربانیهایی که این شخص ارائه می دهد، سوال کنیم. طبق تورات، این قربانیهای کفاره بسیار ضروری هستند.

شما باید با یک قربانی می آمدید. برای انجام این کار، کفاره دادن برای گناهکاران، یک فرآیند کامل وجود داشت. و اگر منظورمان قربانیهای سوختنی باشد، خب، این بخشی از آن بود.

لاویان ۱:۴، تمام قربانیهای سوختنی، اولاد، برای کفاره گناهان ضروری بودند. گوساله های یک ساله، هر دو گران قیمت، به ویژه این یکی. آنها زمانی استفاده می شدند که خود کاهنان، واسطه ها در این شرایط عبادت، منصوب می شدند.

هر دو مورد درست است، زیرا این شخص مدعی پرستش، در واقع سوالاتی می پرسد که منطقی هستند. کسی که توانایی مالی معقولی دارد، اگر واقعاً بخواهد، می تواند آنها را بیاورد. اما البته، آیه بعدی ما به اغراق بزرگی روی می آورد.

آیا خداوند می‌خواهد، ضمناً، اولین مورد این بود که چگونه باید بیایم؟ چگونه باید بیایم؟ حالا، او اصلاً چه می‌خواهد؟ آیا خداوند می‌خواهد، و این اغراق است، هزار قوچ، هزاران نهر روغن، و بعد، آیا باید نخست‌زاده‌ام را برای گناهم بدهم؟ میوه شکم من، قربانی گناه برای روح من است. همه اینها اظهارات اغراق‌آمیزی هستند. و مطمئناً، شما روغنی دارید که در محراب استفاده می‌شود.

روغن با هدایای غله مخلوط می‌شد. از آن برای روشن نگه داشتن چراغ‌های محراب استفاده می‌شد. روغن مسح مخصوصی نیز وجود داشت.

اما سوال این است که آیا باید سیل‌هایی از این نفت را بیاورم؟ «ریورز» ترجمه‌ی خیلی ملایمی است. او... آیا باید سیل‌ها، هزاران نهر نفت را بیاورم؟ بنابراین، ما آشکارا وارد آن حوزه‌ی اغراق می‌شویم. و البته، مورد واقعاً وحشتناکی که انواع و اقسام پیامدها را دارد.

آیا باید فرزند اولم را به خاطر گناهم بدهم؟ خب، اصلاً منظور از تقدیم فرزند اول چیست؟ آیا این صرفاً اغراق است؟ یا، منظورم این است که هست، اما بر چه اساسی است؟ حدس می‌زنم سوال من هم همین است. بر چه اساسی است؟ خب، بیایید کمی به عقب برگردیم و ببینیم آیا این پرسشگر احتمالی، در تاریخ، طولانی، زشت، کثیف و سنتی اسرائیل، مبنایی برای طرح چنین پرسشی دارد یا خیر. اصلاً مبنایی دارد؟ خب، متأسفانه، این مزمور ۱۰۶ ماست.

مزمور طولانی، این آیات در وسط آن. آنها پسران و دختران خود را برای شیاطین قربانی کردند. آنها خون بی‌گناه، خون پسران و دختران خود را ریختند.

وقتی آنها برای بت‌های کنعان قربانی کردند، آن سرزمین با خون آنها بی‌حرمت شد. باز هم، مزمور ۱۰۶ یکی از آن مزامیر با قدمت طولانی است. و بنابراین، این یک اعلامیه است، و من فکر نمی‌کنم که صرفاً، می‌دانید، نمادین یا اغراق‌آمیز باشد.

به نظر می‌رسد که آنها همین کار را می‌کردند. آحاز، که ما قبلاً چندین بار با او به عنوان مرتد مرتدان مواجه شده‌ایم، فرزندانش را از آتش عبور داد. بعدها پادشاه منسی نیز همین کار را خواهد کرد.

اشعیا ۵۷، شما فرزندانان را در دره‌ها و زیر صخره‌های برآمده قربانی کردید. باز هم، احتمالاً این فقط یک استعاره نیست. به نظر می‌رسد چیز دیگری به عنوان بخشی از روایت زشت ملی آنها در جریان است.

و فقط یک نکته‌ی کوتاه در مورد زبان عبری، کلمه‌ی «اولا» که برای قربانی سوختنی استفاده می‌شود، در چندین زمینه برای اشاره به قربانی انسان استفاده می‌شود. معمولاً به حیوان اشاره دارد، اما مواردی وجود دارد که همین کلمه وقتی قربانی‌های انسانی وجود داشته که بخشی از تصویر بوده‌اند، ظاهر می‌شود. بنابراین اکنون شاهد اتفاقات نسبتاً زشتی هستیم.

این سؤالات به چه چیزی اشاره دارند؟ می‌کاه چگونه این مخاطبان بالقوه را معرفی می‌کند؟ چرا در آیه ۷ چنین افزایش شدیدی از مثلاً حیوانات و روغن به قربانی کردن نخست‌زاده وجود دارد؟ من فقط می‌خواهم چند نکته را مطرح کنم. اینها لزوماً یک پاسخ محکم نیستند، اما احتمالاً می‌کاه طعنه می‌زند. او سؤالاتی را در دهان کسی می‌گذارد که به نظر می‌رسد خیلی خیلی کم به یاد می‌آورد که قرار است چه چیزی بخشی از این باشد و فقط دسته‌بندی‌ها را انتخاب می‌کند.

بنابراین، فقط برای اینکه کمی بیشتر به این موضوع نگاه کنیم، این می‌تواند ادعاهای اغراق‌آمیز و قطعاً جاهلانهای مردم باشد که می‌خواهند واقعاً به خدا نزدیک شوند. شاید هم همین باشد. خاطرات بد و با ساختار ضعیف.

آیا ما اغلب این کار را نمی‌کنیم؟ ما فکر می‌کنیم دسته‌بندی‌های مذهبی در ذهنمان داریم و در نهایت آنها به ما کمی نمی‌کنند. یا، احتمال دوم، یک اوج‌گیری دیوانه‌وار از سوی پرسشگر، شاید صحبت با مردم، از آنچه که در واقع یک فداکاری پرهزینه است به اعداد بسیار اغراق‌آمیز، زیرا آنها در موقعیت بسیار سختی قرار دارند. چهره‌ای وحشت‌زده، وحشت‌زده از نزدیک شدن دشمن.

چطور می‌توانیم خدا را آرام کنیم؟ ما اینجاییم، درست سر خط. آیا می‌توانیم ناگهان کاری کنیم که خدا را تغییر دهیم و او را وادار کنیم با ما مهربان باشد؟ آیا می‌توانیم نهایت تلاش خود را بکنیم؟ شاید میکاه آنها را به عنوان کسانی که چنین رویکردی دارند، معرفی می‌کند. در همین رابطه، آیا این می‌تواند شامل این تصور باشد، و من قبلاً به این موضوع اشاره کرده‌ام، که قربانی کردن یک فرزند محبوب، عملی مناسب بوده است؟ به هر حال، یک پسر نخست‌زاده محبوب، مهم‌ترین چیز ارزشمند است؛ منظورم استفاده از کلمه چیز «نیست، بلکه دارایی‌ای است که یک شخص می‌تواند به خدا بدهد؛ شاید یک پادشاه این کار را انجام دهد و از او انتظار می‌رود که این کار را انجام دهد.

در بافت فرهنگی وسیع‌تر، ما شواهدی از قربانی شدن کودکان در این نوع موقعیت‌ها داریم. بنابراین، هر یک از این موارد یا ترکیبی از آنها می‌تواند بخشی از این تصویر باشد. گفتنش سخت است، اما همچنین، بدیهی است که وقتی این دو آیه را می‌خوانیم، سولاتی داریم که نمایانگر افرادی است که وحشت‌زده، از کنترل خارج شده و نمی‌دانند چه باید بکنند.

و سولات آنها فرض را بر این می‌گذارد که آنها می‌دانند در مورد چه چیزی صحبت می‌کنند، اما بدیهی است که نمی‌دانند. خداوند، از طریق میکاه، پاسخی بسیار آرام، سنجیده و منسجم می‌دهد، برخلاف سولات آنها. و این همان است، و این همان پاسخی است که احتمالاً در مقطعی به خاطر می‌سپاریم.

ای آدم، او به تو گفته است، و من عمداً آن را به عنوان آدم باقی می‌گذارم. چه چیزی خوب است؟ خداوند از تو چه می‌خواهد جز اجرای عدالت و عشق به پیمان بی‌وقفه؟ این ترجمه مناسب است. و مراقب باش که با خدای خود راه بروی. حالا، بیایید کمی آن را باز کنیم.

کلمه آدم به نوعی یک جمع است که به مردم اشاره دارد، اما من پیشنهاد می‌کنم که شاید این کلمه آنها را به عقب برگرداند، یا ما را به سمت یک مسئولیت انسانی گسترده‌تر نیز برگرداند. این کاری است که مردم باید انجام دهند اگر فقط انسان‌های عادی و خوبی باشند. آنها باید عدالت را اجرا کنند، که نوعی لطف و رحمت عمومی است.

در هر صورت، از نظر قوم خدا، آنها باید بدانند چه چیزی خوب است. خدا به آنها گفته است که چه چیزی خوب است. مزمور ۱۰۰، آیه ۵، زیرا خداوند نیکوست، رحمت او جاودانه است، و عهد و پیمان محبت او جاودانه است.

آنها باید این را بدانند. این بخش بزرگی از درسی است که آنها قبلاً در این فصل آموخته‌اند: اجرای کامل عدالت و عشق ورزیدن وفادارانه. باز هم، از نظر این الزام سه‌گانه، عدالت.

که به معنای عشق پایدار و Hesed. و نحوه سوءاستفاده از آن صحبت کرد mishpat پاریس در مورد، پیمانی است، این موارد بارها و بارها تکرار می‌شوند و پایه و اساس عهد هستند و بدیهی است که پس از آن

پایه و اساس سرزنشی خواهند بود که در پی آن می‌آید. من فقط دارم ارتباط کوچکی بین اصطلاح عشق پایدار و پیمانی برقرار می‌کنم که دیگر آن را نخواهید دید.

را hesed را خواهید دید، زیرا در واقع هیچ کلمه واحدی وجود ندارد که به طور مناسب hesed شما کلمه فقط در اینجا hesed ترجمه کند. بنابراین، به خاطر داشته باشید که این عشق پیمانی بی‌پایان است. کلمه استفاده شده است.

معمولاً، داره انجام می‌دهد، درست‌تر؟ معمولاً، داره انجام می‌دهد. اینجا، این دو تا با هم استفاده شدن، دو اصطلاحی که به نظر می‌رسد همپوشانی زیادی دارند، اما می‌کاه، طبق معمول، کلمات و الگوها رو به اندازه کافی تغییر می‌دهد تا مخاطبش رو شگفت‌زده کنه. بنابراین، در متن کتاب مقدس، فقط اینجا است

همانطور که برای شما یادداشت کردم، در چندین متن از بحرالمت نیز آمده است، و به دلیل دیگری به آنها برمی‌گردم. بسیار خوب، خب، این بخش سوم چیست؟ به نحوی با خدای خود قدم بزنید. چه چیزی قرار است آن را توصیف کند؟ به طور کلی، مطالبی که ما حفظ می‌کنیم با فروتنی ترجمه می‌شوند

کلمه «هتزان» است. از نظر تلاش برای اینکه یک فرد لغت‌شناس خوب باشیم، فقط اینجا و در امثال ۱۱ آن را می‌بینیم، و به نوعی در تضاد با غرور در امثال ۱۱ است. بنابراین احتمالاً کلمه «تواضع» از اینجا می‌آید، شاید

این در متن قمران به نام «قانون جامعه» آمده است. متن بسیار رایجی است، یکی از اولین متونی که پیدا شد، غار ۱. و وقتی این کاربرد را از هم جدا می‌کنید، و این به خودی خود یک مطالعه جالب است، در پایان کاوش، به معنای چیزی مشابه یا ادب خردمندانه یا چیزی شبیه به این است که ما با احتیاط عمل می‌کنیم بنابراین، نکته این است که در هر جنبه‌ای عدالت را رعایت کنیم، روابط عاشقانه را دوست داشته باشیم، و سپس به شیوه‌ای عاقلانه و محتاطانه قدم برداریم و عجولانه یا هر چیز دیگری که اتفاق می‌افتد نباشد

حالا، فقط یک نکته، و بعد ادامه می‌دهیم. جالب است، و این مشاهده‌ی من نیست. من آن را از کس دیگری گرفته‌ام.

مردم آنقدر درگیر ترجمه آن کلمه خاص شده‌اند که تمرکزشان را روی نکته اصلی، یعنی راه رفتن با خدا، از دست داده‌اند. با خدا راه رفتن. اگر ما با خدا راه می‌رویم، هر طور که قرار است آن کلمه ترجمه شود، خودش به خوبی جواب خواهد داد.

با خدا راه رفتن یک نصیحت است. خب، فقط برای اینکه کمی این چیزها را به هم ربط بدهیم، بعضی‌ها گاهی این و بعضی قسمت‌های دیگر کتاب مقدس را می‌خوانند و فرض می‌کنند که این الزامات فداکاری و از این قبیل چیزها دیگر خیلی مهم نیستند. اصلاً این چیزی نیست که این قسمت می‌خواهد بگوید.

همانطور که اشاره کردم، این الزامات رد نمی‌شوند. از نظر ارتباط با عهد جدید، جالب است که عیسی اطرافیانش را به دادن ده یک از شویید، نعان و زیره نصیحت می‌کند. ضمناً، اینها خیلی کوچک هستند، خیلی کوچک، اما از عدالت، رحمت و ایمان فراتر نمی‌روند.

مطمئناً، قربانی‌ها و مراسم و آیین‌های پرهزینه و بسیار احساسی، عاموس به این موضوع خواهد پرداخت و خواهد گفت که این چیزی نیست که خداوند می‌خواهد مگر اینکه قلب مردم در جای مناسب باشد. بسیار خوب، ما باید کمی جلوتر برویم. من قصد دارم به آیه بعدی بروم که آیه‌ای چالش‌برانگیز است و سپس به سمت پایان فصل حرکت کنم.

آیه ۹. خوب است که از خداوند بترسیم، اما ترجمه اینجاست، و این یکی از جاهایی است که کمی چالش برانگیز است. ترجمه. صدای خداوند شهر را فرا خواهد خواند

حکمت سلیم. او، مطمئن نیست چه کسی خواهد ترسید. در واقع، فعل دیدن است، اما به راحتی می‌تواند به جای ترس، نام خود را ببین، و سپس بشنو، ای قبیله، و ای مجلس شهر، به کار رود

یا، چون ترجمه چالش برانگیز است و متن این است: به عصا توجه کنید. چی؟ ای قبیله، بشنوید، به عصا و به کسی که آن را تعیین کرده است توجه کنید. حال، اگر تمام ساعت را برای این موضوع داشتیم می‌توانستیم آن را تجزیه و تحلیل کنیم، اما این چیزی است که می‌توانیم بگوییم، و من آن را اینجا در این بخش آورده‌ام

صدای خداوند ما را می‌خواند. این را باید جدی گرفت. در هر صورت، صدای خداوند ما را می‌خواند و بنابراین باید به آن گوش فرا دهند

آنها باید بشنوند، و کل این فراخوان برای شنیدن به ابتدای این فصل برمی‌گردد. اینکه ما چگونه آن را تجزیه و تحلیل می‌کنیم، چه قبیله باشد و چه چوب، در زبان عبری کلمات یکسانی هستند. آنها می‌توانند به هر دو معنی باشند

چه در مورد یک مجمع صحبت کنیم و چه در مورد یک قرار ملاقات، الان نگران این موضوع نباشید. آنها باید بشنوند، و این منجر به چیزهایی می‌شود که به وضوح عدالت و محبت را رعایت نمی‌کنند. چه اتفاقی افتاده است؟ آنها نمی‌شنوند

بقیه‌ی فصل ما اتهامات است. باز هم، زبان عبری دشوار است، اما ما تمام تلاشمان را خواهیم کرد. هر چه که با حروف کج نوشته شده، بخش چالش برانگیز ماجراست، پس در این مورد با من همراه باشید

آیه ۱۰، ضمناً، هنوز هم خداوند سخن می‌گوید. آیا می‌توانم از خانه شرارت چشم‌پوشی کنم؟ خب، آنجا چالش برانگیز است. به بخش‌هایی از آن برمی‌گردیم

خزانه‌های شرارت. خب، فهمیدنش سخت نیست. اگر آنها به واسطه‌ی معاملات ناعادلانه‌شان انواع و اقسام پول را جمع‌آوری کرده‌اند، پس خزانه‌های شرارت دارند

یا ایفه نفرین شده و کم. این را کنار آیه ۱۱ بگذارید. آیا می‌توان من، خداوند، را پاک دانست یا دید وقتی که ترازوهای شیر یا کیسه‌ای از سنگ‌های فریبده در کار است؟ بنابراین، اگرچه ممکن است کنار هم قرار دادن برخی چیزهای دشوار در اینجا وجود داشته باشد، یکی از چیزهایی که می‌بینیم انواع استثمار اقتصادی دروغ اقتصادی، چیزهایی است که خداوند به هیچ وجه تحمل نمی‌کند

آیه ۱۲ از زاویه دیگری به این موضوع نگاه می‌کند. ثروتمندانش پر از خشونت هستند. ساکنانش دروغ می‌گویند

احتمالاً اینجا اورشلیم است. زبانش خیانتکار است. گفتن این حرف در مورد هیچ‌کس خوشایند نیست

آمده بود house فقط چند نکته برای روشن شدن موضوع. در آن آیه اول که بررسی کردیم، دو بار کلمه باشد که اتفاقاً bat باشد، اما اگر تلفظ را کمی تغییر دهید، می‌تواند beit در زبان عبری house و می‌تواند

واحد اندازه‌گیری مایعات است. و حالا، اگر این درست باشد، این جمله مطرح می‌شود که آنها در حال تقلب هستند.

آنها در اندازه‌گیری‌ها تقلب می‌کنند، چه با پیمانانه مایع باشد و چه با پیمانانه خشک. و بعد فهرست بی‌عدالتی‌ها، و من فقط چیزی را که احتمالاً قبلاً متوجه شده‌اید برای شما یادداشت می‌کنم. این کاملاً با آنچه خداوند آنها را به آن فراخوانده است، یعنی اجرای عدالت، در تضاد است.

یک مشاهده‌ی احتمالی این است که توسعه‌ی اقتصادی در زمان عزیا ممکن است با معاملات مشکوک در حوزه‌ی تجارت همراه بوده باشد، همانطور که قبلاً اشاره کردیم. این اتفاق در هر فرهنگ و جامعه‌ای رخ می‌دهد زیرا ما انسان‌های شروری هستیم که تسلیم طمع و چیزهای دیگر شده‌ایم. معیارهایمان کوتاه و ترازوهایمان نادرست است.

اینها چیزهایی هستند که همان ایفا هستند که در کیسه سنگ‌ها درباره‌شان صحبت کردیم. و این چیزها مایه نفرت خداوند هستند، مایه نفرت خداوند. چندین یادداشت اضافی، و سپس همانطور که اشاره کردم، ادامه می‌دهیم، اگرچه او فقط یک ضمیر است و به طور خاص به اورشلیم متصل نیست، اما احتمالاً به آن اشاره دارد.

من قبلاً در مورد شهری صحبت می‌کردم که پر از خشونت، فریب و خیانت است. و فریب، خب، در کتاب، امثال کاملاً واضح است که لب‌های دروغگو بارها و بارها مورد نفرت خداوند هستند. آیات ۱۳ تا ۱۵ خداوند همچنان صحبت می‌کند، همچنان من، من، با تأکید، شما را با زدن ضعیف کرده‌ام، دوباره با آن حروف کج، ما در ترجمه آن کمی چالش داریم، شما را به خاطر گناهانتان ویران می‌کنیم.

در مقابل «من، من، تو»، تو خواهی خورد اما سیر نخواهی شد. هوا تاریک خواهد بود. سعی خواهی کرد کاری انجام دهی، به جایی برسی، از آن سبقت بگیری، شاید به مکانی امن برسی، اما امنیت را به آنجا نخواهی آورد.

و کسانی را که نجات می‌دهی، به شمشیر خواهیم سپرد. حال، می‌خواهم به مفاهیم آن در یک لحظه برگردم. آیه ۱۵، و شما، خواهید کاشت و درو نخواهید کرد.

زیتون را لگدمال خواهی کرد و با روغن مسح خواهی کرد، و از شراب تازه خواهی نوشید. اگر برکات و لعنت‌های عهد خود را می‌شناسی، غلات، شراب تازه و روغن نوعی نشان هستند، و ما شاهد برخی از آنها در اینجا هستیم. به طور خلاصه، قاضی الهی مجازات خواهد کرد، و این داورها یا مجازات‌ها مستقیماً از لعنت‌های عهد گرفته شده‌اند.

بنابراین، دشمنان کشور را تصرف خواهند کرد. ما بارها و بارها به لاویان ۲۶ و تثنیه ۲۷ و ۲۸ اشاره کرده‌ایم. دشمنان، قحطی به بار خواهد آمد، به این معنی که آنها زیتون و انگور، یعنی محصولات استاندارد خود، را نخواهند داشت.

تمام انتظارات از شکوفایی اقتصادی نقش بر آب شده، کاملاً نقش بر آب شده. کل اقتصاد ویران شده و بهره‌وری به شدت متوقف شده است. این اتفاقی است که برای این مردم افتاده است.

و فقط یک نکته‌ی کوتاه، به لگد کردن زیتون اشاره دارد. معمولاً وقتی به این چیزهای فرآوری کشاورزی فکر می‌کنیم، لگد کردن انگور و فشردن زیتون به ذهنمان می‌رسد، اما می‌گاه می‌گوید لگد کردن زیتون، که ممکن است نشانه‌ای از ناامیدی آنها باشد. این فقط یک تصویر سریع است.

دستگاه‌های پرس زیتون این شکلی بودند. دستگاه سمت چپ مربوط به هزاره اول قبل از میلاد است. دستگاه سمت راست بیشتر مربوط به قرن اول میلادی، زمان حضرت عیسی است، اما متوجه می‌شوید که آنها کارخانه‌های بزرگی بودند.

شما زیتون‌هایتان را آنجا می‌ریزید و سپس آنها را با سنگ‌های نسبتاً سنگین له می‌کنید. له شدن چیزی نیست که ما انتظار داشته باشیم. شاید آنها این کار را در مقیاس بسیار کوچکی انجام می‌دهند.

بسیار خوب. خب، عمری و اخاب، آیه ۱۶ الف، فرایض عمری رعایت شده است. او، آیا این از آنها خوب نیست؟ آنها مشغول انجام کاری هستند که عمری از آنها خواسته است.

و هر عمل خاندان اخاب، خب، شما طبق توصیه آنها عمل کرده‌اید. و من نکته‌ای کوچک در مورد آگاهی از طنز ماجرا دارم. آنها نمی‌توانند کاری را که خداوند از آنها خواسته است انجام دهند، و همه اینها را فراموش می‌کنند، اما آیا آنها مشغول پیروی از آموزه‌های سلسله عمری هستند، که البته ارتباط زیادی با پرستش دروغین بعل و غیره و غیره دارد؟

خب، این سوال ماست. چه چیزی را باید در مورد عمری و اخاب به خاطر بسپاریم؟ فقط یک نقشه کوچک. وقتی عمری پایتخت خود را تأسیس کرد، این کار را در سامره انجام داد.

و ما در این مورد، فکر می‌کنم، در سخنرانی اول یا دوم صحبت کردیم. انگار از نظر ژئوپلیتیکی آغوشش را کاملاً باز کرد و گفت، خوش آمدید. من قرار است همه این چیزهای فرهنگی را با آغوش باز بپذیرم، که به معنای ارتباط با فنیقیه و سایر نقاط غرب و ثروت سلسله عمری است.

پری دفعه‌ی پیش در مورد سامره و عاج‌هایی که آنجا پیدا شده بود صحبت کرد و چند عکس نشان داد، عاج‌هایی که کاملاً مشخص بود خوب ساخته شده‌اند، خوب کار شده‌اند و احتمالاً وارداتی هستند، که نشان می‌دهد آن زمان، دوران پروتقی بوده است. از نظر اجتماعی-اقتصادی خوب به نظر می‌رسید. از نظر مذهبی، وحشتناک.

من قبلاً اشاره کرده‌ام که این موضوع در کل بافت پذیرش مزایای اجتماعی-اقتصادی فنیقیه و سایر مکان‌ها تنیده شده است، چرا که ایزابل، که با اخاب، پسر عمری، ازدواج کرده بود، پرستش بعل را به ارمغان آورد این پرستش از قبل وجود داشته و بخشی از تار و پود آنچه در حال وقوع بود، بوده است. ما آن را در واقعه بعل فغور دیدیم، اما در اینجا به یک دین دولتی، پرستش بعل، تبدیل می‌شود.

و البته، دزدی ما از تاکستان نابوت، که ایزابل ترتیب داد، انتقام و اعدام دروغین نابوت، تمام آن چیزی که او مسئول آن بود، و ما پیشنهاد کردیم که وقتی میکاه ۲ را می‌خوانیم، آن حادثه ممکن است پشت مصادره اموال و تصاحب ارث باشد، احتمالاً. خب، نیازی به گفتن نیست، این دستور العملی برای فاجعه مطلق است. نزدیک.

آیه ۱۶، بخش آخر. من تو را به هلاکت و ساکنانت را به حق تسلیم می‌کنم، و تو سرزنش قوم من را متحمل خواهی شد. حق یعنی نابودی و تحقیر، درست است؟ سرزنش

و سپس او با قوم من به پایان می‌رسد. حال، ما می‌خواهیم با چند تأمل به پایان برسیم و می‌توانیم این درس‌ها را از این فصل و جاهای دیگر نیز استخراج کنیم. باید به یاد داشته باشیم که گاهی اوقات ما بهتر از

بنی اسرائیل عمل نمی‌کنیم، متاسفم، اما خدا ما را به یاد داشتن و دانستن فراموش خواند، نه اینکه وفاداری خدا را فراموش کنیم.

یه جورایی یه نکته فرعی، نه یه نکته فرعی، بلکه فرعی برای مطالب آیات ۶ و ۷. آگه داریم به نزدیک شدن به خدا فکر می‌کنیم، چطور باید به او نزدیک بشم؟ بیش از هر چیز دیگه، باید غرق در نیازمون به کفاره باشیم، بیش از هر چیز دیگه. و بعد دو موضوع دیگه. حتی بعد از اون چالش آیه ۸، خیلی راحت میشه به ارزش‌های فرهنگی گسترده‌تر گرایش پیدا کرد. این اوج اخلاق و پرستش عالی و خوب خداونده.

بقیه‌ی فصل درباره‌ی این است که چطور آنها دوباره به ارزش‌های فرهنگی خودشان تنزل کردند، و خیلی خوب نبودند، برایشان ارزشی قائل نبودند. و در نهایت، برای اینکه ما را در همان موقعیت بنی اسرائیل قرار دهند، ما هم دوباره به این الگوهای مخرب و خودخواهانه برمی‌گردیم. این نکته‌ی خیلی خوشایندی برای پایان دادن نیست، اما هنوز فصل هفتم را پیش رو داریم.

خب،

این هم از درس دکتر الین فیلیپس در مورد کتاب میکاه، پیامبری خارج از کمربندی. این جلسه هفتم، میکاه ۶ است.